گام دوم) هویت شخصیتی پسین و پیشین

چرا به آن پسین می‌گوییم؟ ببینید ما یک هویت شخص داریم. با توافقی که آن روز کردیم اینگونه شد؛ فعلاً علی المبنا جلو می‌رویم تا مقصود روشن شود. گفتیم مقصود ما از شخص آنی است که یک مختصات دقیق زمانی و مکانی دارد. یعنی شما می‌توانید آن را در محور x و y و z و t آن را معین کنید. این شخص می‌شود. دقیقاً نقطه مشار الیه است؛ تقبل الاشارة الوضعیه. با این چهار مختصات اشاره وضعیه می‌پذیرد. ما که می‌گوییم شخص به این معنا است. معمولاً همه از این‌ها ارتکاز و درک شهودی روشنی داریم. به این جزئی حقیقی می‌گوییم. متشخص و موجود است. به وجود خارجی عینی.

خب حال چرا می‌گوییم قصیده سعدی شخصیتی پسین است؟ پسین است یعنی پس از یک شخص. ما یک هویات شخصیتی داریم که پیشین است. یعنی پیش از یک شخص است. اگر هیچ مختصات زمانی و مکانی را در نظر نگیری هست. مثلاً همه شما عدد اول را شنیده‌اید. عدد اول آنی است که هیچ مقسوم علیهی ندارد؛ فقط خودش و یک است. مثلاً عدد هفت که نه بر دو قابل قسمت است و نه بر سه. تعریف عدد اول روشن است. از دو هزار سال قبل هم اقلیدس و دیگران به برهان ریاضی ثابت کرده‌اند که اعداد اول بی‌نهایت است. در تاریخ ریاضیات احدی هم در این برهه‌ی خدشه نکرده است. یعنی اجماع تمام بشر بر این است که اعداد اول بی‌نهایت است. این خیلی جالب است.

حال من سؤال ساده‌ای را مطرح می‌کنم. اگر در اینترنت بگردی آخرین عدد اولی که بشر شناخته را پیدا می‌کنید. الآن آن‌ها را برند می‌کنند. در فدکیه هم گذاشته‌ام. من مقصودی دارم. عدد بعد از عددی که ما شناخته‌ایم؛ که چند سال دیگر آن را می‌شناسیم. هنوز آن را نشناخته‌ایم. احدی نمی‌داند که چه عددی است.

شاگرد: عدد صحیح است؟

استاد: عدد اول در محدوده اعداد صحیح است. اعداد گویا در محدوده اعداد اول نیستند. اعداد اول تنها در بستر و مجموعه اعداد طبیعی هستند.

در چنین فضایی عددی که بعد از عدد بزرگی است که ما شناخته‌ایم، جزئی است یا کلی است؟ می‌دانید که چرا این سؤال را می‌کنم؟ الآن شما به ارتکازتان چه می‌گویید؟ یک عدد بزرگترین عددی است که ما شناخته‌ایم، یک عددی هم پس از آن است که هنوز نشناخته‌ایم. عددی که پس از بزرگترین است، جزئی یا کلی است؟ ببینید تا می‌گویند جزئی است، در ذهنتان می‌بینید بدتان نمی‌آید از اینکه بگویید جزئی است. واقعاً بدتان نمی‌آید بگویید جزئی است. اما از طرف دیگر می‌گویید «کل عدد نوع براسه». پنج عدد کلی است. پس چطور است که می‌گوییم آن عدد ِبعد از آن؟ ببینید با اشاره هم می‌گوییم! این جزئی است یا کلی است؟ تا این را می‌گوییم می‌خواهید بگویید جزئی است. اما وقتی به آن فکر می‌کنید می‌بینید مثل اینکه خیلی هم جزئی نیست. خب پس این عدد در اینجا چیست؟

این عدد هویتی شخصیتی دارد. یعنی در مختصات زمان و مکان، در نمی‌آید. نمی‌توان گفت کجای زمین است. کجای کهکشان است. آن عدد یک واقعیت ریاضی است. ورای زمان و مکان است. پس شخص نیست. یعنی نمی‌توان جا و زمان آن را در این مختصات نشان داد. شخصیت است. هویت دارد که شخصیت هم هست. اما پیشین است. یعنی هیچ شخصی آن را ظاهر نمی‌کند، خودش هست؛ پیشین بر تمام اشخاص است. این مثال روشن است. مثال‌های بسیاری هم دارد.

قصیده سعدی هویت شخصیتی دارد، اما تا در یک جایی که بتوان به‌صورت شخص،به زمان و مکان آن آدرس داد، موجود نشود، هویت شخصیتی قصیده ظهور نمی‌کند. لذا قبل از اینکه سعدی این را بگوید بین مردم نبود و کسی از آن خبر نداشت. او اولین بار گفت که بعد از او قصیده اش شکل گرفت و ظهور کرد. حال بحث‌های فنی آن جای خودش. این خیلی واضح است. پس شخصیت دارد. یعنی نمی‌توان به خود قصیده آدرس فیزیکی بدهند و بگویند این قصیده سعدی در کجای کهکشان و زمان و مکان است. اما می‌دانیم بعد از تحقق یک شخص؛ یعنی وقتی یک هویت شخصی آمد، این هویت شخصیتی ظهور می‌کند. لذا هویت شخصیتی پسین می‌شود. یعنی پس از ظهور یک شخص است.

شاگرد: در عددی که هنوز آن را کشف نکرده‌ایم، ظهور پیشینه به چه صورت است؟

استاد: چه ما باشیم و چه نباشیم آن عدد هست. ما فقط به آن می‌رسیم. لازم نکرده شخصی باشد تا او ظاهر شود.

شاگرد: ممکن است کسی در آن جا راجع به ظهورش همین حرف را بزند. مثلاً آلآن عدد پنج برای ما ظهور ندارد. شاید قصیده حافظ هم قبل از اینکه گفته شود، هستی داشته باشد. به معنای یک واقعیت.

استاد: ببینید در اینجا انکشاف روشن است و عرف از شما نمی‌پذیرد. قبل از اینکه سعدی بگوید قصیده‌ای نبود. اما قبل از اینکه بشر خلق شود، عددی که بعد از عددی که آلآن می‌شناسیم بود.

شاگرد۲: بالأخره بینهایت ترکیب حروف هست این چیزی هم که سعدی گفته یکی از آن بینهایت ها است و وجود هم دارد.

شاگرد: اصلاً مبنای شما هم که همین است. شما از همه طبایع کشفی می‌دانید.

استاد: خب حال آن بحث‌ها را ....

شاگرد۲: نظم ریاضی اعداد نظمی است که به مرور پیچیده می‌شود. اگر نظم اعداد طبیعی را نگاه بکنید، یک نظم ساده‌ای است. وقتی سراغ اعداد اول می‌روید یک مقداری پیچیده‌تر است. اما چون اذهان با آن انس گرفته‌اند و عناصری که نقش ایفاء می‌کنند کمتر هستند، راحت‌تر می‌پذیرند. اما در ترکیب حروف مقداری سخت است. شاید رمز اینکه عرف نمی‌پذیرد همین باشد. والا بینهایت ترکیب می‌تواند وجود داشته باشد. لذا کسی می‌تواند بگوید که همه اینها در لوح محفوظ هست. حال شخصی بیاید و آنها را کشف کند.

استاد: الآن می‌خواهم مهمتر را عرض کنم. ببینید حقائق ریاضی که بشر آنها را درک می‌کند، حتی اگر خلق هم نشده بود آنها بودند. خدا که ما را خلق کرده این قدرت را به ما داده که آنها را درک کنیم؛کشفشان کنیم. اما قصائد مبتنی‌بر مواضعه بین لفظ و معنا است. فقط ترکیب حروف نیست که شما بگویید بینهایت صور آنالیزی ترکیبی حروف را در نظر بگیر، یک .

شاگرد: حروف داراى معنا.

استاد: داراى معنا بالموضوعه؟ اگر بالموضوعه است پس بايد بشرى باشد. تا بشر نباشد موضوعه اى ندارد.

شاگرد: خب مى‌گوييم واضع خداى متعال است.

استاد: خب اين على المبانى شد. ولى رياضى كه ديگر مبانى ندارد. اين مهمتر بود.

شاگرد۲: در قصائد شما مى‌گوييد تا سعدى نگويد ظهور پيدا نمى‌كند. تعبيرى خوبى است. در آن طرف هم تا يک نفر نيايد ظهور پيدا نمى‌كند.

شاگرد: در اينجا حاج آقا مى‌توانند بفرمايند وقتى شخصى كلامى را انشاء مى‌كند، براساس اختيار خودش اين تركيب را انتخاب مى‌كند. لذا تفاوت مى‌كند.

استاد: بله، آن چيزى كه شما مى‌فرماييد را به‌عنوان سؤال سنگين مطرح كردم. فايل هاى آن هست. اگر جلسه را ببينيد گفتم يكى از سنگين ترين سؤالات اين است كه ما مى‌توانيم خلق طبايع كنيم اى اينكه خيال‌مان مى‌رسد كه خلق طبايع مى‌كنيم؛ در حقيقت پرده برادرى است؟ به‌عنوان مختار عرض نكردم. به‌عنوان يک سؤال سنگين گفتم. و لذا اگر شما اين طرف را تقويت كنيد، الان كه اتكاز ما همين است؛ ما كه قبل از اين بحث‌هاى علمى همين را مى‌گوييم. يعنى شما مى‌گوييد قبل از اينكه سعدى متولد شود قصيده او كجا بود؟ شما اين را مى‌پذيريد. ولى در رياضيات به اين صورت نيست. يعنى قبل از اينكه خواندن اقليدس را بيافريند اعداد اول بودند. او فقط دستگاهى را درست كرد كه تنها كشفشان كند و اسم آن‌ها را ببرد.

شاگرد: اين سؤال به اين جهت پيش مى‌آيد كه چون مى‌خواهند از كلمه ظهور استفاده كنيد. به جاى اينكه ظهور بگوييد، بگوييد واقعيت داشتن.

استاد: خيلى عجيب است. پدر علامه مجلسى-مولامحمد تقى رضوان الله عليه‌ما- خيلى بزرگ بودند. هم پدر و هم پسر. پدر فرموده؛ مى‌گويد من خودم از شيخ بهائى شنيدم؛ اينها را دست كم نگيريم. يک حرفى است كه عالم بزرگى مى‌گويد. مى‌گويد خودم شنيدم. در كتاب خودش مى‌گويد من خودم شنيدم. از چه كسى؟ از استاد خودم شيخ بهائى. فرمود من در خبروبت در علم جفر تا اين اندازه هستم كه «اتمكن من استخراج قواعد العلامه». يعنى شيخ بهائى مى‌گويد من با علم جفر و بودن اينكه قواعد را داشته باشم مى‌توانم محاسبه كنم و قواعد را در بياورم و بگويم كتاب قواعد علامه اين است. ببينيد ناقل، مجلسى اول است. گوينده شيخ بهائى است. اينها اهل دروغ و جزاف نيستند. خيلى حرف است!

آن سؤال سنگينى كه من مى‌كردم اين بود: مى‌گفتم خب شيخ بهائى قواعدى كه علامه نوشته را با علم جفر به دست مى‌آورد. حالا اگر در خواب ببينيد كه ده سال بعد قرار است دانشمندى كتابى به نام المى‌زان بنويسد. با علم جفر مى‌توانند كتاب ده سال آينده را در بياورد اى من؟

شاگرد: نه

استاد: چرا نه.

شاگرد: هنوز كه ظهورى پيدا نكرده.

استاد: ظهوری پیدا نکرده تا الآن، اگر به عالم احاطه ای بالا برویم که لازمان است، چه؟

شاگرد: در آن ظهور زمان و مکان و تقدم و تاخر نیست. همین الآن هم بعضی این کار را میکنند و میگویند اشتباه است. براساس جفر میگویند اگر از معصوم پرسیده میشد به این صورت جواب میدادند.

استاد: خب آن حجت ندارد. ما الآن به این عنوان که دو عالم بزرگ میگویند بحث میکنیم. من طلبه خیلی کار بکنم تا تصور کنم که مجلسی اول چه میگویند! بینی و بین الله.

الآن هویت شخصی را بگویم. شخص چیست؟ آنی است که میتواند با مختصات دقیقاً زمان و مکان آن را نشان داد. اینجا؛ اشاره کرد؛ در مکان و زمان دقیق نقطه آن را نشان داد. این قرار شد به تعریف ما شخص باشد؛ میتواند آن را نشان داد. این شخص دو جور است. شخص پیشین و شخص پسین. شخص پیشین چیست؟ یعنی شخصی که وقتی میآید بر او یک هویت شخصیتی متفرع میشود، که دیگر شخص نیست. به این شخص پیشین میگوییم. این برای مقصود من خیلی مهم است.

الآن در قصیده سعدی شخص پیشین ما چیست که در عالم بشریت بر هویت قصیده سبقت دارد. آن چه چیزی است؟ همان اول دفعه ای است که سعدی میگوید ای میخواند ای میبوسد. اول لحظاتی که بهصورت شخص؛ شخصی که به لفظ میآید ای به کتاب میآید. خلاصه شخص است؛ یعنی شما میتوانید بگویید این شیء در اینجا و در این لحظه موجود است. این شخصی است که او را متولد میکند. میگویند جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء. هویات شخصیتی پسین جسمانی الحدوث هستند. فیزیکی الحدوث هستند. یعنی یک شخص پیشین داریم که آن شخص سبب میشود آن هویت غیر شخص ظهور کند.

اگر اداتان باشد عرض کردم کف نزول قرآن کریم کجا بود؟ عرض کردم آن جایی بود که ملک وحی میآید و برای پیامبر خدا میگوید. همین که ملک وحی برای پیامبر خدا میگوید گفتن او و تلاوت او شخص است یا کلی و شخصیت است؟ شخص است. تلاوت او، شخص است. این اولین باری است که توسط تلاوت او ظهور میکند. حالا اگر شما بگویید قبل از اینکه تلاوت کند خدای متعال آن را در عالم ملکوت به صوت شخص ایجاد میکند. اینها بحثهای خاص خودش را دارد. یعنی ملک وحی صوت ها را چگونه از ناحیه خداوند تلقی میکند.

علی ای حال بحث ما فارغ از بحثهای مبادی است. البته من با آنها کار دارم و به آنها میرسیم ان شاالله. فعلاً میگوییم اول لحظاتی که سوره مبارکه توحید بهصورت لفظ و کلام ظهور میکند، در ضمن یک شخص است. شخصی که ملک وحی آن را میخواند. یا کاتبی توسط قلم نور ملکوتی در کتابی مینویسد. علی ای حال توسط یک شخص –که وجود است- هویت پیدا میکند. بر این شخص یک هویت شخصیتی متفرع میشود. حالا دیگر آن زمان و مکان ندارد. حالا دیگر شما نمیتوانید جای آن را نشان دهید. حالا دیگر شما نمیتوانید آن را در یک زمان نشان دهید. این هویت شخصی پیشین است که بر آن هویت شخصیتی پسین متفرع میشود. پسین یعنی پس از آن شخص.

آن چیزی که الآن میخواهم عرض کنم و بهمعنای اول روایت مربوط میشود، هویت شخصی پسین است. یعنی وقتی هویت شخصیتی پسین ظهور کرد، شما دوباره قدرت داری که از آن، فرد ایجاد کنید. شما آیه را قرائت میکنید. شما تلاوت میکنید. وقتی آیه مبارکه از دهن شما تلاوت میشود و بیرون میآید این شخص است یا شخصیت است؟ شخص است. شخص پیشین یا پیسن است؟ شخص پسین است. یعنی شخصی است که پس از هویت شخصیتی که طبیعت بود ایجاد میکنید. چون شما آن را داری میتوانید از آن فرد ایجاد کنید.

حالا سؤال این است: جان شما که واجد آیه شریفه است، واجد هویت شخصیتی است؟ یا واجد هویت شخص است؟ واجد هویت شخصیتی است. یک بار دیگر تکرار میکنم. جان شما واجد هویت

شخصیتی آیه شریفه است ای واجد شخص است؟ هویت شخصیتی است. سؤال؛ جان زید و عمرو؛ دو قاری؛ هویتی از قرآن کریم که در جان او است ، عین همان هویتی است که در جان زید است ای نه؟ دو تا است ای یکی است؟

شاگرد: ظاهراً بین دو چیز خلط می‌شود.

استاد: نه، دو چیز خلط نمی‌شود. بلکه دو چیزی که نزدیک هم هستند دارند امتیاز پیدا می‌کنند. اصلاً سؤال من برای این است که دوچیزی را که نزدیک هم هستند را با این سؤال ممتاز کنیم.ببینید الآن قصیده سعدی که در ذهن شما است، عین قصیده سعدی است که در ذهن زید است ای نه؟

شاگرد: اصلاً شخصیت که به افراد نیست.

استاد: شما دارید از موضع خودتان دفاع می‌کنید. ولی آن چه که از قصیده درذهن شما است با آن چه که از قصیده در ذهن من است، عین هم است؟ یعنی دقیقاً ذهن من، ذهن شما است؟

شاگرد: دو تصور است.

استاد: پس دو تا است.

شاگرد: تصورش دو تا است. اما خود هویتش که دو تا نیست. انسانی که در ذهن من است ای انسانی که درذهن شما است...

استاد: احسنت. مثال خوبی است. انسانی که در ذهن شما است با انسانی که در ذهن من است، یکی است ای دو تا است؟

شاگرد: چه چیزی یکی است؟ باید بیان کنید که این یکی چیست؟ خود ایشان منظور است ای تصویری که من و شما از ایشان داریم؟ خود انسان ای تصویری که از انسان داریم ؟

استاد: خب سؤال اول را دوباره تکرار می‌کنم. آن چه که جان شما واجدش هست، هویت شخصیتی قصیده است؟ ای هویت شخصی است؟

شاگرد: هویت شخصیتی.

استاد: دو تا ذهن است ای یک ذهن است؟

شاگرد: دو تا. اما آیا واقعیت بند به ذهن است؟

استاد: نمی‌دانم شما بگویید.

شاگرد: هویت شخصیتی بند به ذهن نیست.

بازبینی #2
ایجاد شده 13 آوریل 2024 14:16:29 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 مه 2024 16:33:57 توسط ... .